

■ علی احمدی فراهانی
عالم مجاهد آیت‌الله حاج شیخ محمد مدنی ملقب به «ناشرالاسلام گنابادی» نفر اول روحانیت گناباد است که در مواجهه با فرق منحرف از جمله صوفیه، سسایقه‌های طولانی دارد. ایشان در سالروز ارتحال زنده‌یاد علامه شیخ محمد تقی بهلول گنابادی به شمه‌ای از خاطرات و تحلیل‌های خود درباره آن مرحوم اشاره کرده است. امید آنکه مقبول افتد.

■ ■ ■

با تشکر از جنابعالی به لحاظ شرکت در این گفت‌وشنود، لطفاً در آغاز بفرمایید که از چه دوره‌ای با زنده‌یاد شیخ محمد تقی بهلول گنابادی آشنا شدید؟

بسم‌الله الرحمن الرحیم. خدمتتان عرض کنم که در دوره نهضت مسجد گوهرشاد که سن من ایجاب نمی‌کرد با ایشان حشر و نشری داشته باشم و هر چه می‌دانستم، از حرف‌های پدرم بود که با ایشان هم‌دوره بودند. خود بنده پس از اینکه ایشان از زندان افغانستان آزاد شد و به ایران برگشت، از نزدیک با ایشان آشنا شدم. راستش وقتی شنیدیم که ایشان به ایران برگشته خیلی تعجب کردم، چون شنیده بودم که از رادیوی مصر علیه شاه حرف زده و در عراق هم علیه شاه سخنرانی‌هایی کرده بود.

از نحوه مواجهه علما و مراجع در نجف با ایشان چه می‌دانید؟

طلبه‌های گنابادی که در نجف درس می‌خواندند، می‌گفتند که در عراق خیلی مورد توجه علما و مراجع بوده است. پدام است که مراجع مشهد هم خیلی تحویلش می‌گرفتند و درباره مبارزات و معلومات ایشان حرف می‌زدند. لابد این را هم شنیده‌اید که مقام معظم رهبری از او به عنوان یکی از نوایغ و شگفتی‌های روزگار نام برده‌اند.

اشاره کردید که درباره مبارزات مرحوم بهلول از بدن تان مطالبی را شنیده بوده‌ید. به بخشی از این شنیده‌ها اشاره بفرمایید؟

پدرم می‌گفتند که در زمان رضاخان، دیوانی از اشعار مرحوم بهلول به شکل قاچاق چاپ شده بود. به لطف امام رضا(ع) پدرم برای شش ماه از گناباد به مشهد تبعید شدند و من فرصت پیدا کردم صبح و عصر به کتابخانه آستان قدس بروم. در آنجا روزی خواستم که دیوان مرحوم بهلول را به من بدهند. اولین شعر آن دیوان را هرگز از یاد نمی‌برم: «رضای بهلولی چون رفت بر تخت/ شد اسلام و اهل آن سسیه‌بخت». می‌گفتند که ایشان حدود ۲۰ هزار بیت حافظ است و این از عجایب روزگار بود. ایشان هیچ وقت شعری را از رو نمی‌خواند و همه را حفظ بود. همچنین دعا‌های وارده از جمله ابوحمزه ثمالی، جوشن کبیر و… را حفظه بی‌نظیری داشت.

روزی که ایشان پس از سال‌ها به وطن و به گناباد بازگشت، واکنش مردم چگونه بود؟

آقای بهلول به خانه پدرش در روستای بیلند گناباد وارد شد و مردم گروه گروه به دیدن ایشان می‌رفتند. مبارزات مرحوم بهلول برای مردم گناباد افتخار بزرگی بود. مخصوصاً قضیه مسجد گوهرشاد هیچ وقت از یاد مردم نمی‌رفت. مردم به دیدن ایشان می‌رفتند و ایشان هم تا جایی که می‌توانست، بازدیدشان را پس می‌داد.

به قیام مسجد گوهر شاد اشاره کردید. تحلیل شما از واقعه با توجه به شنیده‌هایتان در این باره چیست؟

قضیه مسجد گوهر شاد، واقعاً سبند افتخار مردم خراسان است که در پاسخ به اجبار بی‌حیایی توسط رضاخان اتفاق افتاد و خون‌های زیادی برای احیای این واجب شرعی بر زمین ریخت. مردم آن زمان برای حفظ حجاب –که از ضروریات دین است– قاطعیت به خرج دادند، اما متأسفانه امروز با صورت مبتدلی از حجاب مواجه هستیم.

بسیاری تلاش کردند ر کوبی‌ها و صراحت لهجه و شجاعت کبرنظیم مرحوم بهلول را نوعی سرگشستگی تعبیر کنند. در این باره خاطر دارید؟

بله. پدرم و پیرمردهای گناباد می‌گفتند که مادر بزرگ مادری بهلول، خواهر ملاسلطان بنیامنگار فرقه صوفیه گناباد بود. یک روز پسر مرحوم بهلول، ایشان را که کودکی بیش نبوده، به ملاقات محمدرحسین بیچاره (صالح علی شاه)، مرشد این فرقه می‌برد. صالح علی شاه به مرحوم بهلول می‌گوید: شنیده‌ام که شاعر هستی، به مناسبت این مجلس ما شعری بخوان! مرحوم بهلول می‌خواند: این دغل دوسان که می‌بینی! امگسازند گرد شیرینی. صالح علی شاه می‌گوید: اینکه از تو نیست، شعری از خودت بخوان. و مرحوم بهلول می‌خواند: این دغل دوسان که می‌بینی/ جعلانند دور سر گینبی! چون از همان پیچی حرف‌های خیلی حساسی می‌زده، به او می‌گفتند: حواس پرت!

منقول است که مرحوم بهلول علیه صوفیه نیز زیاد صحبت می‌کرده است. در این باره چه اطلاعاتی دارید؟

همینطور است. حاج آقا غیائی امام جماعت مسجد روستای نوناب، تعریف می‌کرد که بهلول ۲۰ سال هم نداشت که در مسجد پدر ایشان علیه صوفیه حرف زده بود و چون صوفی‌ها در گناباد و اطراف آن خیلی قدرت و نفوذ داشتند، تصمیم می‌گیرند او را بکشند! پدر مرحوم بهلول او را از منبر رفتن در گناباد و حومه آن منع می‌کند و می‌گوید: هر جا دلت خواست منبر بسرو، ولی در این منطقه حق ندار، چون اوضاع در اینجا خطرناک است و احتمال دارد تو را بکشند!

اشاره کردید که صوفیه به گناباد و حوالی آن قدرت و نفوذ زیادی داشتند. این قدرت و نفوذ از کجا می‌آمد؟

فرقه‌های باطل در ایران، عمدتاً توسط انگلیسی‌ها علم شده و همان‌ها هم از این جماعت حمایت می‌کردند و می‌کنند. خود حکومت هم از اینها حمایت می‌کرد. ملاسلطان از همان اول که به گناباد آمد، قدرت زیادی داشت و حکومت، دستش را حسایی باز گذاشته بود. **چه شد که مرحوم بهلول به سبزوار رفت؟**

وقتی فشار صوفیه زیاد شد، پدر ایشان شیخ نظام‌الدین



زنده‌یاد علامه شیخ محمد تقی بهلول گنابادی در منزل یکی از اقوام

«**جلوه‌هایی از منش سیاسی – مبارزاتی علامه شیخ محمد تقی بهلول گنابادی**»

در گفت‌وشنود با آیت‌الله حاج شیخ محمد مدنی

زمانی بارضاخان درافتاد که کسی جرئت نداشت در خانه‌اش نام او را ببرد!

–که از جان فرزندش بیمناک بود– به سبزوار رفت و در

آنجا در حوزه مشغول تدریس شد. مرحوم بهلول هم در همه کشور غیر از گناباد منبر می‌رفت.

نخستین بروز فعالیت سیاسی و مبارزاتی مرحوم بهلول از چه دوره‌ای بود؟

در زمانی که خانواده ایشان در سبزوار بودند، خبر رسید که قرار است امان‌الله خان پادشاه افغانستان در ایام محرم به ایران بیاید و در اینجا مراسم کشف حجاب را اجرا کند؛ در آن زمان آثار کوی سر و کله امان‌الله خان در افغانستان و رضاخان در ایران، به‌امر انگلیس ماجرای کشف حجاب را علم کرده بودند. امان‌الله خان همراه همسرش –که بی‌حجاب بود–

به میان مردم می‌رود، ولی مردم به او حمله می‌کنند و او فرار می‌کند و به ایران می‌آید. ظاهراً حکومت، سبزوار را چراغانی کرده و مجلس جشن و سرور و پایوبی راه انداخته بوده که در طی آن، موضوع کشف حجاب را مطرح کند. مرحوم بهلول تصمیم می‌گیرد هر طور شده آن مجلس را به هم بزند و در مسجد سسبزوار به مردم می‌گوید که حکومت چه خیالی دارد. مردم به تحریک مرحوم بهلول،

به طرف باغ ملی که محل برگزاری جشن بوده حرکت می‌کنند و مأموران از ترسان فرار می‌کنند و امان‌الله خان هم جرئت نمی‌کند بیاید. ایشان فوق‌العاده شجاع بود و ذراتی ترس در وجودش نبود.
واخر که از زندان افغانستان هم آزاد شد و به مصر و عراق رفت، باز همانطور بی‌باک حرف زده بود، طوری که رژیم گفته بود: تو را می‌کشیم. او هم گفته بود: دیگر برایم فرقی نمی‌کند، در آن دنیا هم به اندازه کافی قوم و خویش دارم!

خود شما هم در مبارزه با صوفی‌ها ید طولایی دارید. ایشان هیچ وقت شما را راهنمایی کرد؟

بله. موقعی که از مکه برگشتم، ایشان به منزل ما در روستای خیبری در چهار کیلومتری گناباد آمد و گفت: «بینهایی که دنبال صوفی‌ها راه می‌افتند، معمولاً آدم‌های ساده‌لوحی هستند، به همین خاطر هم زود گول می‌خورند. برای همین، بهترین کاری که می‌توانی بکنی این است که به اینها آگاهی بدهی. مردم وقتی شسیوه برخورد(تم‌ع) را با صوفی‌ها بدانند، دیگر دنبال اینها راه نمی‌افتند و می‌فهمند که اینها چقدر فاسد، فاسق و دنیاپرست هستند و ایمانشان دقیقاً خلاف ادعاهایشان است». ما درباره این جماعت، روایات جالبی از اهل بیت داریم. حضرت رضا(ع) می‌فرمایند: هر کسی که با زبان و قلب با صوفیان مخالفت کند، حکم مجاهدی را دارد که در رکاب پیامبر(ص) با کفار جنگیده است و نیز می‌فرمایند: صوفیان دشمنان ما هستند. امام هادی(ع) فرموده‌اند: اینها خلفای شیاطین هستند و پایه‌های دین را تخریب می‌کنند، هر کسی که به دیدار یکی از اینها، چه زنده چه مرده برود، گویی که به دیدار شیطان یا یکی از بت‌پرست‌ها رفته است و هر کس که به اینها یاری برساند، گویی به یزد

عاریخ

کتب و کوف ۸۸۴۹۸۴۷۹

پیش‌خواب

به بهانه انتشار یادنامه شهید دکتر عبدالحمید دیالمه

برای «آقوحید»

■ شاهد توحیدی



در تاریخ برقراری نظام اسلامی، برخی شهیدان آگاه و دورنگر رامی‌توان نام برد که همدارهای آنان در دوران حیاتشان به‌درستی شنیده‌شدو سال‌ها گذشت تا همگان

در یادند که ایشان چه می‌خواستند و از چه سخن می‌گفتند. شهیدان دکتر سیدحسن آیت و دکتر عبدالحمید دیالمه در زمره این چهره‌ها به شمار می‌روند. پس از وقایع فتنه ۸۸ و برافتادن برخی نقاب‌های ۲۰ ساله، بسیاری در صدد بازشناسی اینگونه چهره‌ها و منویات آنان برآمدند و درباره ایشان، اثناری را تولید کردند. اثری که هم‌اینک به حضور تان معرفی می‌شود، از منشورات نشر معارف است که به نام «دیالمه» روانه بازار نشر گشته و محمدهمدی خالقی و مریم قربان‌زاده آن را ایملان داده‌اند. در دیباچه این کتاب چنین آمده است:

«کسی اگر او را نمی‌شناخت، باور نمی‌کرد که این جوان لاغراندام با این محاسن بلند و قد و قامت متوسط، همان وحید دیالمه باشد که آواز هاش دانشگاه‌های مشهد را بر داشته است. کسی باورش نمی‌شد این وحید دیالمه که تمام عمر دانشجویی‌اش را با یک کت سر کرده، از خانواده‌های اصیل و صاحب‌نام تهرانی باشد و پدرش سرهنگ بازنشسته و دکتر مملکت. کسی که با وحید نشست و برخاست داشت می‌دانست این آدم که تسوی جلسات خانگی اول و آخر بحث را با استادی تمام جمع می‌کند، گروه‌های چپ را عاصی کرده، تقریباً همه سؤالات بی‌شماری به ذهنش متبادر خواهد تعطیل نکند، ترورش خواهند کرد، بهار جوانی وحید گرچه کوتاه بود، اما بدرهایی که کاشت بعدها به گل نشتند و جزئی از گلستان انقلاب

هر کودک بی‌قراری را، کافی بود یک دقیقه به ایشان بدهند تا در آغوش بگیرد، بچه بافلاصله ساکت می‌شد و لبخند می‌زد. همین حالت عطوفت و مهربانی را به نسل جوان هم داشت و خیلی خوب با آنها رابطه برقرار می‌کرد و صمیمی می‌شد. از آنجا که شعر و لطیفه زیادی می‌بلد بود، منبرش کسل‌کننده نمی‌شد. مهم‌ترین ویژگی او هم این بود که همان کاری را که گهرشاد، همه جا منبر می‌رفت و از همان جوانی با همه مردم محشور و دمخور بود. بعد از حادثه گوهرشاد هم مجبور شد به افغانستان فرار کند و ۳۰ سال در حبس و تبعید بود. مردم هم در این فاصله هیچ وقت فراموشش نکرده‌ند. مرحوم بهلول زمانی با رضاخان درافتاد که کسی جرئت نداشت حتی در خانهاش هم نام او را ببرد! مبارزه مرحوم بهلول باعث شد که مردم، سال‌ها انتظار برگشتن را بکشند. شاه یک بار گفته بود که دو نفر روحانی خیلی مرا و پدرم راز جزر دادند؛ یکی آیت‌الله خمینی بود و یکی بهلول که پدرم را از راز داد.

به ویژگی‌های عبادی ایشان هم اشاره‌ای داشته باشید. در این عرصه ایشان را چگونه دیدید؟
ایشان همیشه در حال اعتکاف و روزه بود. ماه رمضان‌ها هم فقط با آب افطار می‌کرد. از مال دنیا غیر از لباس تنش، هیچ نداشته. معمولاً به او زیاد پول می‌دادند، ولی هیچ چیز را برای خودش نگه نمی‌داشت و همه را بین فقرا تقسیم می‌کرد، و واقعاً آدم زاهدی بود. یک بار که به مکه می‌رفته، زنی را می‌بیند که پوست هندوانه‌ای را برداشته و خرد کرده و به بچه‌های گرسنه‌اش می‌داده. ۱۶۰ ریال سعودی همراهش بوده که آن را به زن می‌دهد و می‌گوید: برو و برای فرزندان‌ت و غذا تهیه کن. در منز نگاه بعدی کسی به او ۱۶۰۰ ریال سعودی می‌دهد. لحظه‌ای تردید نداشت که اگر کاری را برای خدا بکند، خداوند پاسخش را به‌بهترین نحو ممکن خواهد داد. اخلاقت کم‌نظیر بود و مردم هم این صفت را در او دیده و باور کرده بودند. بهترین مفتش این بود که به هر حرفی که می‌زد، عمل می‌کرد و به آن ایمان داشت و به همین دلیل هم، حرفش اثر می‌کرد. هر انسانی اگر به آنچه می‌گوید، ایمان داشته باشد حرفش تأثیرگذار می‌شود. اما اگر به حرفی که می‌زند اعتقاد نداشته باشد، نه تنها اثر نمی‌کند که تأثیر عکس می‌گذارد.

در پایان گفت‌وگو، یک سؤال شخصی هم از جنابعالی داشته باشیم. شما لقب «ناشرالاسلام گنابادی» را دارید. این لقب را چه کسی به شما داده و چرا؟
هنگامی که در نجف بودم، این لقب را مرحوم آیت‌الله شاهرودی لطف کردند و فرمودند: «ان‌شاه‌الله که در گناباد مشغول انتشار معارف و احکام اسلام و در برابر صوفیه و فرق باطل، موفق و پایدار باشید، چون گناباد متأسفانه به‌شدت در معرض خطر تصوف است و کار تان با آنها دشوار خواهد بود».



شهید دکتر عبدالحمید دیالمه در کنار آیت‌الله علی مشکینی در حاشیه برگزاری نماز جمعه قم

دیدار

شهید دکتر دیالمه معتقد بود نباید رئیس دولتی با افکار ایشان سر کار بیاید. انتقادش هم به افکار میر حسین موسوی بود. می‌گفت: در کتاب واژه‌نامه سیاسی – اجتماعی موسوی که چاپ شده، انحرافات دیده می‌شود که ز بیبنده یک مسئول جمهوری اسلامی نیست

شد. وحید آن روزها اینگونه غریب نبود. او یکی از تأثیرگذارترین و شناخته‌شده‌ترین جوانان پیش‌برنده نهضت امام در مشهد مقدس به حساب می‌آمد. چه می‌شود کرد؟۱۴ سی و چند سال از شهادتش می‌گذرد، اما کمتر کسی او را به عنوان یک متفکر و استاد عقاید اسلامی می‌شناسد. کم‌قصور نیست که فعال‌ترین جوان انقلاب اسلامی در مشهد ناشناس باقی بماند. وقتی سخنرانی‌های وحید دیالمه را گوش می‌کنید به خودتان می‌گویید باید پیاده‌شان کرد تا بشود کتاب و برسد به دست بچه‌های امروز. سریر مطالعاتی «شهید دیالمه» جایش در میان سیرهای مطالعاتی امروز دانشجویان خالی است. اصلاً وحید را به فراموشی نساخته بودیم. این هم از بزرگات فتنه ۸۸ بود که لااقل نامی از او بر زبان‌ها بیاید و نطق مجلسش را علیه بنی‌صدر بعد از ۲۰ سال از تلویزیون جمهوری اسلامی پیش کنند! اما این هم آسیب زد، چون ناقص بود. شناخت همه از دیالمه محدود شد به همین سخنرانی و موضع‌گیری‌هایش. علیه سسران جبهه نفاق، شخصیت علمی و

۹

|| | روزنامه جوان | شماره ۵۴۴